بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع: جهاد جلسه هفدهم تاریخ: ۸۷/۸/۷

الحمد لله رب العالمین و و الصلاة و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبا القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیة الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

یکی از سوره های قرآن که مشتمل بر آیات فراوانی از جهاد، سوره توبه، سوره نهم قرآن مجید است در این سوره حدود ۱۰۰ آیه درباره جهاد وجود دارد. تمام آیات هم ناظر به جریان غزوة تبوک که آخرین غزوة در سال نهم هجرت واقع شده است، نزدیک ارتحال پیغمبر(ص) و نزدیک جریان حجة الوداع و شاید پرحادثه ترین غزوة باشد در میان غزوات، بخاطر اینکه آن موقع دولت های بزرگ احساس خطری از اسلام نمی کردند ولی بعد از اینکه غزوة های دیگر به وجود آمد و پیغمبر(ص) نامه هایی برای سران دُوَل نوشتند و آنها را دعوت به اسلام کردند.

دوتا قطب حکومتی بزرگ یکی روم و یکی ایران در آن روز و دو تا قطب مذهبی بزرگ یهود و نصاری همه در برابر یک جریان بزرگی واقع شدند و آن هم به وجود آمدن اسلام که با همه اینها مخالفت داشت از این جهت سعی می کردند که چراغ الهی را خاموش کنند که در همین سوره توبه{یریدن أن یطفئوا نورالله بافواههم و یأبی الله الا أن یتمّ نوره ولو کره الکافرون} (آیه ۳۲ از توبه) غزوه تبوک در برابر روم بوده است، روم هم آن روز بسیار قوی بوده است بعلاوه روم نزدیک بوده به مدینه و مکه و حجاز و مردم مکه رحلة الشتاء و الصیف که داشتند به شام می رفتند و شام آن روز جزء قلمروِ حکومت روم بوده است دو تا روم بوده است یک روم شرقی و یک روم غربی، شام آن روز تابع همان روم شرقی بوده است، روم شرقی مرکزش استانبول بوده است البته اسم اول استانبول کنستانتین است که بعدا شد قستنطنیه و بعد شد استانبول، بعد از اینکه اسلام آنجا را فتح کرد شد استانبول یعنی شهر اسلام، و مرکز روم غربی هم ایتالیا بوده است که الان هم پایتخت ایتالیا روم به همین مناسبت می باشد و واتیکان هم که مرکز کلیساهاست در همان روم واقع است، خلاصه این جنگی بوده با روم و خیلی مهم بوده است و پیغمبر اسلام (ص) با وجود این شرایط عزم جهاد کرد و این درس بزرگی است که قدرت هرچه قدر هم بزرگ باشد ولی مسلمانها باید با آن جهاد کنند.

چون که دولت روم خیلی بزرگ بود پیغمبر(ص) توانست ۳۰ هزار نفر را بسیج کند و آن روز بسیج کردن ۳۰ هزار نفر کار آسانی نبود اما با نوشتن نامه ها و ارسا ل قاصدها و پیک ها این کار صورت گرفت که مردم(مسلمان ها) حرکت کنند برای جهاد با روم آن هم درحالی بود که خبر رسید روم قدرت عظیمی فراهم می کند برای حلمه به مرکز اسلام و از میان برداشتن اسلام نوپا که پیغمبر خدا پیش دستی کردند و این هم درس بزرگی است.

دوباره در همان خطبه ۲۷ نهج البلاغه داریم که شما به جنگ بروید قبل از { أن یغزوکم} و بعد داریم که{ فوالله ما غُزی قوم قطُّ فی عقر دارهم إلا ذلّوا} هر کسی که نشست تا دشمنان وارد خاک و خانه ها شوند و اقدام به جنگ کنند ذلیل می شود.

پیش از اینکه دشمن وارد خاک شود باید پیش دستی کرد و جلو رفت و جلوی دشمن را گرفت که پیغمبرخدا ننشستند که لشکر روم وارد مدینه شوند، پیغمبر خدا کنار مدینه بسیج عمومی اعلام کردند و تقریباً ۷۰،۶۰ فرسخ راه باید بروند تا جواب روم را بدهند و وقت آن هم در قرآن ساعت عسرة نامیده شده یعنی ساعت سخت چون هوا خیلی گرم است، تابستان است از طرفی محصول به دست نیامده،از طرفی راه هم دور است،از طرفی دشمن قوی است و از طرفی هم روم بسیار قوی و جنگ با او بسیار سخت بود.

اما در قرآن درس های فراوانی است و حدود ۱۰۰ آیه از قرآن کریم در این رابطه است و این آیات بیخود نیست و ما بعضی از آنها را عرض می کنیم (از آیه ۲۴این سوره شروع می شود ولی در اصل از آیه ۱۹ شروع می شود) {أ جعلتم سقایة الحاجّ و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله}این آیه در عظمت جهاد که سقایه الحاجّ وعمارة المسجدالحرام کارهای مهمی است اما از نظر ارزش مثل جهاد نیست و جهاد پر ارزش تر است،{الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله}و بعد آیه ۲۴ را که خواندیم { قل إن کان آباوکم و أبنائکم وإخوانکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها أحب الیکم من الله و رسوله و جهادٍ فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بأمره و الله لا یهدی القوم الفاسقین} عرض کردیم که تمام چیزهایی که انسان در دنیا به آنها دل بستگی دارد این ۸ چیز را در یک کفه قرار می دهد و خدا و رسول خدا و جهاد را هم در یک کفه، اگر آنها در پیش شما محبوب تر از این است{فتربصوا حتی یأتی الله بأمره}منتظر آینده ناگواری باشید، سعی می کند به اینکه جهاد را در پیش انسانهای مومن محبوب و با اشتیاق

جلوه دهد، خلاصه در اینجا چند مطلب است اول همان تشویق به جهاد با شدت بیشتر{یا أیها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثّاقلتم الی الارض} چرا شما فرمان جهاد که می آید به زمین چسبیده اید، سنگین شده اید {أرَضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة} آیا راضی شدید به زندگی دنیا در برابر آخرت جاویدان و { فما متاع الحیوة الدنیا فی الاخرة إلا قلیل} بدانید که متاع دنیا نسبت به آخرت بسیارکم است{ إلا تنفروا یعذّبکم عذاباً علیماً} برای مردم خیلی سخت بود پیمودن این راه با نداشتن مرکب و هوای گرم، هر ده نفر یک شتر را به نوبت سوار می شدند، یک خرما را یک نفر می مکید بعد می داد به نفر بعدی، چند نفر یک خرما را می مکیدند تا دهانشان تازه شود{ إنفروا خفافاً و ثقالاً}سبک وسنگین، متاهل و مجرد، پیر و جوان حرکت کنید چون دشمن بسیار قوی است و شما باید عظمت خودتان را حفظ کنید خلاصه آیات فراوانی در میان این آیات ترغیب و تشویق و تاکید برای حرکت را دارد، اما در بین عده ای آمدند و گفتند اذن بده تا بمانیم و شرکت نکنیم و پیغمبر از روی رأفت به آنها اذن می داد تا بمانند اما خدا فرمود{عفا الله عنک لم أذنت}چرا اذن دادی،{عفا الله} در حد یک تذکر است و نه در حد توبیخ، اذن نده تا معلوم شود بین کسانی که مایلند بیایند با کسانی که استنکاف می کنند این یک امتحان است تا اشخاص شناخته شوند{إنّما یستئذنک الذین لا یومنون ... وارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یتردّدون} بله کسانی که ایمان کامل ندارد دنبال بهانه و عذر هستند تا شرکت نکنند{و منهم من یقول إئذن لی و لاتفتنی ألا فی الفتنة سقطوا و إنّ جهنّم لمحیطةٌ بالکافرین}این آیه ۴۹ سوره توبه است بعضی می گفتند ای پیغمبر اذن بده تا من بمانم و مرا با فتنه مواجه نکن که من طاقت و تحمل فتنه را ندارم این شخص چه کسی بوده؟ یک نفر به نام جهد بن قیس که آدم ثروتمندی بوده است او حالا برای بهانه دلیل دیگری می گوید من با بنات الاصفر که مراد رومیان است اگر روبه رو شوم و زن های آنها را ببینم فریفته می شوم از این جهت می ترسم که انحراف پیدا کنم و از این جهت من را معذور بدارید و من را با فتنه روبه رو نکنید، این جور افرادی که اینقدر روحشان ضعیف است که از این که مواجه شوند با چیزی که ممکن است انسان های ضعیف را منحرف کند از آن می ترسند و از این جهت پا به عقب می کشند اینها آدم های بدرد بخوری نیستند باید انسان ها دارای ایمان کامل و روح قوی باشند در برابر هر شدائدی بتوانند بایستند سعدی یک شعر دارد:

شنیدم عابدی در کوهساری
پناه آورده از صحراء(شهرا) به غاری
(عابدی دیدم که در کوهساری بوده و به غاری پناه آورده)
بگفتم چرا به شهر نیایی
که باری بند از دل واگشایی
بگفت آنچه پری رویان نغزاند
چون گل بسیار شد پیران بلغزند
(در شهر پری رویان نغر هستند و آدم های ضعیف می لغزند)

دو گونه تقوا داریم، یکی اینکه انسان خودش را کنار می کشد چون می ترسد یک منصبی قبول کند یا به جهاد برود و نتواند وظیفه اش را انجام دهد، این تقوای ضعیف است، اما اسلام می خواهد انسان آنقدر تقوا داشته باشد که در تمام مراحل و تمام صحنه ها حضور داشته باشد، یک حضور بسیار قوی تا اینکه وظیفه اش را انجام دهد، حالا انسان منصب و مقام را قبول نکند چون ضعیف است، خیر! اسلام می گوید برو و شایستگی تحصیل کن تا بتوانی هر کار مهمی را انجام دهی.

گاهی بعضی چیزها را عنوان می کند ولی درست عنوان نمی کنند و ما طلبه ها وقتی می خواهیم چیزی را عنوان کنیم باید درست عنوان کنیم مثلا فلان کس آنقدر مقدس بود که نماز جماعت نمی خواند، چرا؟ می گفت می ترسم آن اخلاص لازم به هم بخورد و آن اخلاصی که در تنهایی دارم از بین برود، خوب وقتی اینگونه بیان شود دو وجه دارد، یکی اینکه او ضعیف بود و می ترسید وقتی نماز جماعت می خواند و مامومین پشت سر را ببیند اخلاصش از بین برود ولی این گونه نگویید که کسی که نماز جماعت می خواند پس معلوم می شود او آدم خوبی است، خیر اینگونه نیست ائمة ما، علماء ما نماز جماعت می خواندند. یا مثلا می گویند که فلان کس مرجعیت را قبول نکرده است اصلاً این قدر مقدس بود که بعد از فلان عالم که از دنیا رفت قبول نکرد، خوب اگر شما اینگونه بگویید یعنی کسی که قبول کرده مانند آیت الله بروجردی کار خوبی نکرده است این را باید اینگونه گفت بله ،او یک انسانی بود بسیار مقدس فکر می کرد که در او آنقدر قدرت نیست که اگر قبول کند بتواند مصون بماند، اگر اینگونه گفته شود خوب است، حالا این آدم ضعیف می گوید{إئذن لی ولا تفتنی ألا فی الفتنة سقطوا} بالاخره بعضی از اینها آنقدر از جهاد گریزان بودند و می ترسیدند و در برابر مومنان کامل بودند{ لو یجدون ملجاء أو مغارات أو مدّخلاً لولّوا الیه} بعضی آنقدر ضعیف اند که از جهاد و جنگ گریزان اند که

اگر ملجائی پیدا کنند که به اینها پناه دهد{أو مغارات} بروند و در غارها پنهان شوند{أو مدّخلاً} یک جایی که در آن داخل شوند{ لولّوا الیه} به طرف آن بروند{و هم یجمحون} اعراض می کنند از جهاد، قرآن به شدت اعتراض می کند که باید از جهاد استقبال کرد.

خوب در این بین هم هست کسانی که (اولواالطول) بودند{ فرح المخلّفون بمقعدهم خلاف رسول الله} مخلّفون که اینها حاضر نشدند در جبهه جهاد شرکت کنند و ماندند، خوشحال بودند که چقدر خوب شد ما نرفتیم،{کرهوا أن یجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و قالوا لا تنفروا فی الحرّ قل نار جهنم أشد حراً لو کانوا یفقهون} گفتند در حرارت و گرما حرکت نکنید، ولی آتش جهنم سوزان تر است آیه ۸۱ سوره توبه {فاقعُدُوا مع الخالفین} شما با بچه ها و زن ها در خانه بنشینید و بگذارد که مردان و دلاور مردان بروند به جنگ.

یک آیه هم هست که {استئذنک اولوا الطول منهم} ثروتمندان می آمدند اجازه می خواستند که بمانند چون عادت کردند به زندگی با تنعّم و برایشان این امور سخت است.

یکی از چیزهایی که در بین است نقشه رَم دادن ناقه پیغمبر و ترور پیغمبر خداست. عده ای از منافقین که شرکت کرده بودند نقشه ای کشیدند که ما در یکی از گردنه های عبور شتر پیغمبر را رَم می دهیم و پیغمبر از دنیا می رود{و لئن سألتهم لیقولنّ إنّما کنّا نخوض ونلعب} اگر گفتند چرا؟ می گوییم ما شوخی می کردیم.

ما یک نقشه ای بدین گونه کشیده ایم اگر به نتیجه رسید که رسیده ولی اگر نرسید می گوییم شوخی می کردیم{ قل أ بالله و آیاته کنتم تستهزئون} حذیفة هم ناقة پیامبر را می برد چهره هایشان را پوشانده بودند که شناخته نشوند پیامبر فرمودند اینها را شناختی به ایشان گفت بله به او فرمودند تا وقتی که من زنده هستم به کسی نگو، حذیفة به این معروف بود که منافقین را خوب شناخته بعد گفت یا رسول الله اینها که اینجور هستند باید آنها را مجازات کرد پیامبر فرمودند نه! من دوست ندارم که بگویند که اصحابِ خودش را به این طور مجازات می کند این یکی از جریان ها است، آنها را گاهی در بین اشخاص معرفی می کند تا مردم آنها را بشناسند{ومنهم من عاهد الله لأن آتانا من فضله لنصّدّقنّ} بعضی از آنها هستند که در بین جنگ پا می کشند کسانی هستند که اول عهد و پیمان بستند اسم یکی از آنها ثعلبة بن حاطب است که می گفت اگر خداوند به من مال دنیا بدهد{لنصّدّقنّ} لنصدقن از باب تفعّل است نه از باب تفعیل یعنی تصدّق، کسی که اینطور بود و وضع مالی او خوب است آمد نزد پیامبر اظهار احتیاج کرد پیامبر به او فرمودند که اگر کم مال داشته باشی و بتوانی به زندگی خود برسی و به ایمان خود برسی برای تو بهتر است اما او اصرار کرد پیامبر دعا فرمودند که خداوند به او مال زیاد بدهد، خداوند هم به او حشم، گوسفند و شتر زیادی داد کم کم جوری شد که مدینه گنجایش حشم او را نداشت از مدینه خارج شد وقتی در مدینه بود مرتب در نماز جماعت حاضر می شد ولی وقتی به آنجا رفت هفته ای یکدفعه به نماز جماعت می رفت بعد به طوری سرش به ثروت و مال گرم شد که هفته ای یک دفعه هم نمی رفت بعد آیه نازل شد که باید زکات بدهد پیامبر مامور زکات را فرستاد ولی این شخص زکات نداد و گفت(هذا شبه الجزیة) زکات هم شبه جزیة است، ما مسلمان شدیم که جزیه ندهیم دیگر جزیه برای کفار است و او به این بهانه از دادن زکات سرپیچی کرد دراین آیات آیاتی است براینکه با اهل کتاب مبارزه کنید.

چون می خواستند به جنگ با روم بروند و آنها نصرانی بودند و جنگ این دفعه با دیگر با مشرکین نیست، جنگ این دفعه با نصرانی و مسیحی هاست، آیه ۲۹{ قاتلوا الذین لا یومنون بالله و لا بالیوم الاخر و لا یحرّمون ما حرّم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب}کسانی که اهل کتاب اند ولی ایمان به خدا و روز قیامت ندارند(ما حرّم الله) را حرام نمی دانند و در برابر دین حق تسلیم نیستند.

{حتی یعطوا الجزیة عن یدٍ و هم صاغرون} با این اهل کتاب تا جایی بجنگید تا اینکه جزیة بدهند و در برابر اسلام بایستی کوچک باشند و آن علوّ و برتری خود را کنار بگذارند ما بعدا إن شاء الله بحث خواهیم کرد که چرا اسلام با اهل کتاب جنگید برای اینکه اسلام رسالت خود را در این می بیند که دین حق را به دنیا برساند آن روز یهود و نصاری و روم و ایران همه در مرحله اول در توحید لنگ بودند و همه شان مشرک بودند چون پشت سر این آیه می گوید {قالت یهود} عُزَیر پسر خداست {قالت نصاری} مسیح پسر خداست توحید فقط همان توحیدی بود که اسلام آورده بود نصرانی ها می گفتند ثالث ثلاثة، سه تا اصل دارند به اینها می گویند اقانیم الثلاثة ، اقانیم جمع اقنیم است اینها می گویند خدا أب است روح القدس و حضرت مسیح إبن این سه تا، خدا و جبرئیل و حضرت عیسی با هم یکی هستند اینها هم یکی هستند هم سه تا هستند به آنها می گوییم چطور می شود هم یکی باشند و هم سه تا می گویند این یک مساله ای است که از عقل شما بالاتر است که هم سه تا هستند و هم یکی، این است که آنها مشرک بودند

تمام آنها هم یهود و هم نصاری علاوه بر اینکه مشرک بودند می گفتند{نحن اولیاء الله و أحبائه} {و قالوا لن یدخل الجنة إلا من کان هوداً أو نصاری} می گفتند بهشت مال یهود و نصاری است،{ قل یا أیها الذین هادوا إن زعمتم إنّکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت إن کنتم صادقین} اینها در سوره جمعه است، یهودی ها می گفتند اولیای خدا هستیم، اگر شما یهودی ها راست می گویید و اولیای خدا هستیم پس آرزوی مرگ کنید{ ولایتمنونه أبداً} در حالی که اینطور نیستند.

خلاصه درآن روزو امروز غیر از اسلام هیچ دینی خالی از شرک نیست بودایی ها که معلوم است،آن آتش پرست ها که معلوم است، یهود که معلوم است،نصاری که معلوم است،این است که اسلام بخاطر اینکه توحید خالص و دین خالص را برساند به دنیا و این رسالت را بوسیله جهاد می دهد آن جهت ابتدایی که می گوییم همین است برای جهاد ابتدایی اسلام خودش را مُلزَم می داند که دین صحیح را برساند به تمام دنیا، آنها نه معادشان و نه توحیدشان آن طور است که ما قائلیم این است که در سوره توبه تاکید می کند که باید با آنها جنگید، جنگ با رومیان که همان نصرانی ها بودند.

بالاخره اواخر سوره چیز جالبی دارد{وعلی الثلاثة الذین خلّفوا} خوب یک ماه این جنگ طول کشید پیغمبر هم رفتند و برگشتند و حضرت امیر المونین را در این جنگ نبردند به همین دلیل اصحاب حر (سنی ها) که همیشه می خواهند نقش امیر المونین را کمرنگ کنند در اینجا خیلی حرف می زند که پیامبر حضرت امیر (ع) را به این جنگ نبرد (الصحیح من سیرة النبی الاعظم) که عرض کردم علامه جعفر مرتضی کتابی در سیره پیامبر در **۳۵** جلد نوشته که جلد **۲۹** آن در مورد همان جنگ تبوک است و این جریان را هم دارد که از نبردن حضرت امیر منافقان و دشمنان سوء استفاده کردند از کتابهای آنها نقل می کند که می گفتند پیغمبر به علی گفت تو بمان، خانه من و خانه خودت را حفظ کن و بعد گفتند چون بردنش خیلی مهم نبود او را برای حفظ اهل خانه گذاشتند ایشان از کتابهای آنها نقل می کنند ایشان می گویند اینها همه دروغ است برای کمرنگ کردن نقش حضرت علی، پیغمبر حس می کردند که این جنگ طولانی خواهد شد چون **۷۰،۶۰** فرسخ راه بود تا بروند با آن وسایل آن روز تقریباً **۱** ماه طول می کشید منافقین و دشمنان قریش و با توجه به اینکه تازه مکه فتح شیده بود منتظر فرصت بودند تا به مدینه حمله کنند، بعد علامه از شیخ مفید نقل می کند که از این جهت پیامبر برمودند{ لاتصلح المدینه إلا بی أو بک} غیر از من و تو کسی نمی تواند این مرکز(مدینه) را نگه دارد، امیرالمومنین را گذاشت برای حفظ مرکز، از مرکز یک ماه دور شدن با جریان حساس آن روز مطلبی مهمی بود، بعد باز هم امیرالمومنین دیدند که بعضی می گویند که پیغمبر با حضرت علی سرسنگین شده از این جهت او را نبرده است حضرت امیرالمومنین خیلی ناراحت شدند آمدند از مدینه خارج شدند رسیدند به پیامبر و عرض کردند یا رسول الله این طور می گویند، شما می دانید که من همیشه در جهاد پیش قدم بودم پیامبر حضرت را به آغوش کشید و اشک ریخت و گفت که نه!، من تو را برای حفظ مدینه گذاشتم{و ما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی} شما مثل هارون که جانشین موسی بود جانشین من هستی. این فصل در همین جلد **۲۹** است مطالعه کنید واقعاً دارای مطالبی است درباره کسانی که سعی می کردند نقش امیر المومنین را کمرنگ کنند این کتاب،کتاب بسیار خوبی است آنها در هر جا که فرصت می کردند سعی می کردند نقش امیرالمومنین را کمرنگ کنند مثلاً در مباهله که ما می گوییم پیامبر و حضرت فاطمه و حضرت علی و امام حسن و امام حسین بودند آنها آمدند زن عمر را آوردند عایشه را آوردند واقعاً عجیب است، چقدر کار کردند علامه عسکری(اعلی الله مقامه) می گفتند سنی ها در سه جبهه علیه شیعه کار کردند یکی جبهه تفسیر است،آیاتی در قرآن است و آنها سعی کردند که نقش حضرت امیر را کم رنگ کنند، دوم در تاریخ، سوم در احادیث ،احادیث علیه شیعه، احادیث فراوانی برای بزرگ کردن آنهایی که بزرگ کردند.

مطلب دیگر در اینجا این است که پیامبر که می خواستند حرکت کنند عده ای آمدند و گفتند یا رسول الله ما یک مسجدی ساختیم آن مسجد قباء که شما ساختید به ما دور است هوا بارانی می شود، سرد می شود حالا منظور آنها چه بود می خواستند در برابر آن مسجد یک مسجد دیگر ایجاد کنند تفرقه ایجاد کنند بین مسلمان ها، حالا شما که تشریف می برید، برای افتتاح آنجا دو رکعت نماز بخوانید بعد تشریف ببرید یک نفر هم بود بنام ابوعامرالراهب که در نزد یهودی ها و نصرانی ها خیلی مقام داشت و او به پیامبر خیلی حسد می ورزید آخرش هم رفت به شام و به رومیان پیوست، وقتی پیامبر به جنگ رفتند آنها می گفتند که پیامبر دیگر بر نمی گردد چون پیامبر فکر می کند جنگ با رومیان مثل جنگ خندق است و خیبر است، نه! روم قوی است این مسجد را درست کردند تا ابوعامرالراهب را بیاورند.

پیامبر وقتی برگشتند این آیات آمد{والذین اتخذوا مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المومنین} بالاخره{ لا تقم فیه أبداً} پیامبر

(ص) دستور دادند که آن مسجد را خراب کنند و بسوزانند و محل آشغال و فضولات قرار دهند.

حالا در آخر سوره می رسد به{علی الثلاثة} سه نفر که نرفته بودند{الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت} اینها آمدند و پیامبر دستور دادندکه کسی با آنها صحبت نکند انزجار عمومی و بعد آنها توبه کردند.